

سلسله جلسات

تصویرسازی از رخدادهای صدر اسلام

باتکیه بر حیات شریف امیرالمؤمنین علیه السلام

استاد اخوت و آقای رجبعلی

تابستان ۱۴۰۳

- ۳..... سلسله جلسات تصویرسازی از رخدادهای صدر اسلام، فصل سوم
- ۳..... حیات شریف امیرالمؤمنین علی علیه السلام، جلسه شانزدهم، ۲۶ شهریور ۱۴۰۳
- ۳..... خلاصه مطالب جلسه گذشته
- ۵..... روایتی درباره حمزه علیه السلام و جعفر علیه السلام

## سلسله جلسات تصویرسازی از رخدادهای صدر اسلام، فصل سوم

حیات شریف امیرالمؤمنین علی<sup>علیه السلام</sup>، جلسه شانزدهم، ۲۶ شهریور ۱۴۰۳

خلاصه مطالب جلسه گذشته

دقیقه ۰ تا ۱۰

قبل از اینکه گزارشی از جلسه‌ی قبل بدهم و ذهن دوستان را متمرکز کنم، یک دورنمایی کلی‌تری از آنچه که قبلاً گذشت را بیان می‌کنم. ما دوره امیرالمؤمنین علی<sup>علیه السلام</sup> را مورد بررسی قرار می‌دهیم. امروز هم جلسه‌ی شانزدهم هست، ولی به دلایلی که استاد بارها و بارها فرمودند تمرکز را روی دوره‌ی حضرت ابوطالب علی<sup>علیه السلام</sup> به دلایل مختلف گذاشتیم. یک دلیل، ریشه‌یابی بسیاری از حوادث و اتفاقات که فهم دوره امیرالمؤمنین علی<sup>علیه السلام</sup> وابسته تام به آن نکات و اتفاقات دارد. دیوان حضرت ابوطالب علی<sup>علیه السلام</sup> تا حال با آن معامله ادبی شده است تا تاریخی زیاد توجه تاریخی نشده است، ولی نکات تاریخی ناب و عجیبی در ریشه‌یابی و بن رخدادهای ما می‌دهد و از آن استفاده می‌کنیم. ضمن اینکه روایات و تأکید خود امیرالمؤمنین علی<sup>علیه السلام</sup> بر جنبه‌ی تربیتی و ایمان‌افزایی اشعار حضرت ابوطالب علی<sup>علیه السلام</sup> خیلی مورد توجه است. ایشان فرمودند: به فرزندانان این اشعار را یاد بدهید که به نوعی منبع ایمان است و خیلی خوب می‌تواند انتقال پیدا کند.

ما در جلسات شانزده گانه تلاش کردیم سیری را بررسی کنیم. تلاش کردیم یک جهت تاریخی و یک ترتیب زمانی هم بدهیم. هر چند در یک دیوان شعر، این کار، کار راحتی نیست. گاهی موضوعی، چاره کار را دیدیم. گاهی هم زمان به کمک ما آمده است. این جلسه می‌خواهیم قطعاتی از اشعار را بگوییم که دنباله مباحث دو جلسه قبل یا حتی بیشتر است و آن جاهایی است که حضرت ابوطالب علی<sup>علیه السلام</sup> تأکید می‌کند و از داخل بنی هاشم برای حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیروسازی می‌کند و پایه‌های محکم حمایت از ایشان را حتی بعد از خودش می‌گذارد و استوار می‌کند. اشعاری که در وصف علی<sup>علیه السلام</sup> و جعفر علی<sup>علیه السلام</sup> برادر ایشان گفتند خودش اگر برای دوستان یادآوری شود در این زمینه و نقطه می‌گنجد. ما چند جلسه‌ای را به بحث مهاجرت به شعب ابی‌طالب پرداختیم. چون دنباله‌ی این رویکرد به جعفر علی<sup>علیه السلام</sup> بود و از همان جا دنباله‌ی این ماجرا را گرفتیم و نکات خیلی خوبی به دست آمد که در قسمت بعدی عرض می‌کنیم.

ما الان مباحث را برای شعب ابی‌طالب جمع و جور می‌کنیم. شعب دومین اتفاق مهم در این سال‌ها است؛ هجرت به حبشه، یک اتفاق بسیار برجسته است و شعب ابی‌طالب و محاصره سه سال آن اتفاق مهم بعدی است که حتماً باید به آن پرداخته شود. اشعار بسیاری روی آن نقطه متمرکز است، ولی قبل‌تر از آن دو بلوک، دو دسته، دو گلستان از اشعار را داریم. یک دسته خطاب به برادران بنی هاشم است که امشب می‌خواهیم راجع به آن صحبت کنیم و توضیحات استاد را بشنویم که بعد از توضیحات استاد پرونده این موضوع را ببندیم.

بعد بحث شعب ابی طالب می ماند و دسته ای از اشعار که اختصاصاً در مدح حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم و ایمان ابوطالب علیه السلام را در مورد نگاهش نسبت به حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم متجلی می کند که البته قابل توجه و زیاد است. اما این جلسه یک دسته از اشعار را می بندیم. خطاب هایی که جناب حضرت ابوطالب علیه السلام به برادران مثل حمزه داشته است. مثلاً ما حمزه را احتیاج داشتیم و نمی توانستم شعری انتخاب که در مورد شعب ابی طالب است در حالی که هنوز تکلیف اسلام حمزه علیه السلام مشخص نشده باشد. در مورد جناب حضرت حمزه علیه السلام و حتی توصیه ها به حضرت عباس علیه السلام و دیگران می کنند و اشعار فراوانی که چند تایی به فراخور خواندیم، در مذمت ابولهب است و شما طیفی از برادران حضرت ابوطالب علیه السلام را می بینید. از حمزه علیه السلام گرفته تا عباس علیه السلام تا ابولهب. این جلسه شاید بتوانیم این طیف را نشان دهیم. این بحث اول و نمایی از آنچه در پیش داریم و می خواهیم بیان کنیم.

در جلسه قبل نکات بسیار خوبی گفته شد و گفتیم این نکات در ذیل حاشیه ماجرای هجرت به حبشه مطرح شد. بحث های مهمی مطرح شد استاد فرمودند: افرادی هستند که می توانند مانع پذیرش نجاشی باشند. یعنی از پس زمینه شعرها این برمی آید. یعنی می شد که این ماجرا با موفقیت سر نگردد و جناب جعفر علیه السلام که گویی نماینده ابوطالب علیه السلام است، و بقیه مسافران در پناه او هستند و اینجا خیلی مهم است و نقش حضرت ابوطالب علیه السلام هم خیلی مهم می شود. نکته بعدی ادبیات حضرت ابوطالب علیه السلام در گفتگو با نجاشی به عنوان شاه که ایشان اقتضای شاهانه را خوب می شناخته است. مثلاً جاهایی بی مورد تحریک عواطف نمی کرده است. طرح محاسن به قول استاد همه جا جواب گو نیست. گاه ممکن است نتیجه عکس بدهد با تردید بعضی از اشعار را می گفته است. تردید در اینکه آیا نجاشی این گونه برخورد می کند یا نه؟ این تردیدها به قول استاد مورد توجه شاهان قرار می گرفته است. شاهان این تردیدها را دوست دارند. خیلی خوششان نمی آید هندوانه زیر بغلشان بگذارند. حضرت ابوطالب علیه السلام کاری کرد که از همین جا می شود فهمید، از همین ادبیات می شود فهمید، با نجاشی کاری کرد که اگر نجاشی پناه نمی داد خودش را بدنام کرده بود و این هنر را نمی دانم اسمش را چه بگذاریم؟ هنر دیپلماسی، سیاست بودن، اگر معنوی ببینیم، اگر با درایت و ذکاوت ببینیم جا دارد در مورد آن حرف بزنیم.

در جلسه گذشته یک قطعه شعری گفته شده بود که انعکاس دهنده نگرانی خانوادها بود. این مرد بزرگوار با حالت اعتماد به نفس گونه با تکیه بر خدا می گفت که نگران قریش بیچاره باشید، نه جعفر علیه السلام و همراهانش و این خیلی فوق العاده بود. نکته بعدی ماجرای پر طمطراق و داستان افسانه گون عمروعاص و عماره بن ولید که سوار کشتی بودند و ماجراهایی که اتفاق افتاد. آنجا ماجرا این چنین آمد. آنجا یک تحلیلی شد، ضمن اینکه گفته شد شاید همه ی داستان ساختگی باشد. اما حضرت ابوطالب علیه السلام آن داستان را تثبیت کرد به خاطر این که خودش باعث ننگ افرادی مثل عمر و عاص بود و خیلی این ماجرا با آن شعری که گفتند و توصیفی که کردند.

دقیقه ۱۰ تا ۲۰

همان حرف‌هایی که عمرو عاص را در قاب یک شعر آوردند این خیلی جالب بود. اسباب داستان ثبت سند شد. ضمن اینکه عمرو عاص و امثال او می‌خواستند با این داستان ذهن‌ها را پراکنده کنند که چه شکستی خوردند و حضرت ابوطالب علیه السلام از همین نقطه وارد شدند و همان تدبیر را بر علیه خودشان به کار بردند. لابلای این صحبت‌ها رسیدیم به یک قطعه شعری در پناه دادن بعضی مسلمان‌ها که از حبشه برمی‌گشتند و آنجا استاد نگاه و عینک منصفانه و علمی خود که بارها در مورد جاهلیت گفته بودند دوباره تکرار کردند که علی رغم بدی‌هایی که در نظام شرک بوده است اولاً جاهای دیگر دنیا افتضاح‌تر بوده است و فرهنگی به نام امکان پناه دادن نه در دستگاه روم و نه در دستگاه ایران وجود نداشت. اما مشرکان از حق نگذریم این پدیده را در خودشان داشتند. ضمن اینکه اینها جالب بود که علی رغم بدی‌ها با هم زندگی می‌کردند. اما نکته طلایی در جلسات گذشته این بود که چه می‌شد که در این همزیستی در جامعه‌ی مشرکانه بعضی از آدم‌ها می‌درخشیدند؟ این کلام ویژه استاد بود که گفتند: کسانی که گزاره‌های عقلی و الهی داشتند به وضوح در متن ناسالم می‌درخشیدند و خیلی با بقیه فرق داشتند و این راز مهمی است که از بررسی دوره جاهلیت به دست آمده است.

روایتی درباره حمزه علیه السلام و جعفر علیه السلام

اما اشعاری که انتخاب کردم را برایتان می‌خوانم اولین شعر:

وكان اسلام حمزه عن راي ابي طالب و حدثني قال

کسی که این دیوان را جمع کرده است، علی ابن حمزه بصری

و حدثني قال: حدثني محمد بن الحسن البلعي

تا می‌رسد به شخصی که

اینه یشیع

از آن آدم پرسیدند و نکاتی گفتند

کنا عند أبي عمرو بن العلاء

اینها متعلق به ماجراهای عصر آن نویسنده است.

لما ضرب ابو يعلى راس ابي جهل بالقوس و رجع الى منزله وسوس اليه الشيطان

این ماجرای است که در فیلم محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دیدید که ابو جهل به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جسارت می‌کند و ایشان را مورد بی‌حرمتی

قرار می‌دهد. عموی ایشان حمزه علیه السلام که تا این تاریخ کسی احساس نمی‌کرد مسلمان است، می‌آید و او که کمتر در شهر بوده است و بیشتر در

فضای طبیعت و بیابان بود و با جنگاوری و هماوردی او با شیر، در شجاعت اسمی در کرده بود، به هر حال ایشان می‌آید و با کمان به سر ابو جهل می‌زند. اما این کار عجیبی بود و این کار دارای تبعاتی بوده است. وقتی به منزلش برمی‌گردد مورخ می‌گوید:

وسوس اليه الشيطان

آیا کاری که کردم درست بود؟ نبود؟ کمی دل او خالی شد.

فخرج إلى أبي طالب فأخبره بما صنع

به برادرش ابوطالب علیه‌السلام گفت: بین من این کار را کردم به نظر تو این کارم درست بوده یا نبوده است.

فقال: أصبت وأحسنت،

تو هم بهترین کار ممکن را کردی.

صر إليه يا أخی فاسمع قوله، فإنک تسمع منه ما يفتح لك عن شكك، وأرجو أن يكون بعزك وحدتك يظهر الله دينه، فإنی أراه مصنوعاً له.

حضرت ابوطالب علیه‌السلام به برادرشان گفتند که هم تو کار خیلی خوبی کردی و برو با محمد صلی‌الله‌وآله‌وسلم صحبت کن و حرف‌هایش را بشنو و این باعث می‌شود که از شک بیرون بیایی، برای تو گشایش اتفاق بیفتد. من خیلی امیدوارم به این که تو موحد باشی و خدا دینش را به واسطه‌ی تو و عز تو، شجاعت تو پشتیبانی کند و من این را از جانب خدا، این اتفاق را اصلاً کار خدا می‌دانم.

بعد این شعر را گفته است:

أصبرَ أبَا يَعْلَى عَلِي دِينَ أَحْمَدِ      وَكُنْ مُظْهِراً لِلدِّينِ وَقَفَّتْ صَابِراً

صبر کن ای آبا یعلی در دین احمد و پشتیبان این دین باش و صبوری کن، توفیق صبر پیدا کنی یا با توفیقات صبوری کن.

وَ حَطَّ مَنْ أَتَى بِالدِّينِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ      بِصَدَقٍ وَ حَقٍّ لَا تَكُنْ حَمَزَ كَافِرَا

تو باید فرو بریزی. آدم باید حسابش را پیش خدا صاف کند. هر چه که ناصافی چیزی وجود داشته باشد باید صاف شود.

بِالدِّينِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ بِصَدَقٍ، بِأَصْدَقِ خُودِ وَ حَقٍّ وَ حَمَزَهُ تُو نَبَايِدُ كَافِرًا بَاشِي؛ لَا تَكُنْ حَمَزَ كَافِرَا

فَقَدْ سَرَّنِي أَنْ قَلْتَ إِنَّكَ مُسْلِمٌ

من خیلی خوشحال شدم از این که تو گفتی من مسلمان هستم،

فَكُنْ لِرَسُولِ اللَّهِ فِي اللَّهِ نَاصِراً

تو برای رسول خدا صلی‌الله‌وآله‌وسلم باید در راه خدا ناصر باشی.

جَهَاراً وَقِيلَ: مَا كَانَ أَحْمَدُ سَاحِراً

وَ بَادِ قَرِيْشاً بِالذِّينِ قَدْ أَتَيْتَهُ

و به قریش هم بگو. هر وقت آمدند گفتند، خیلی واضح هم بگو ابراز داشته باش بگو که محمد صلی الله علیه و آله وسلم هرگز ساحر نیست.

استاد نظر تان راجع به این شعر و خصوصیات جناب حمزه، چون یک چیزی هم یادم است از مدینه فرمودید راجع به جناب حمزه علیه السلام، حمزه علیه السلام را که می دیدند می گفتند که واقعاً دنباله ی جناب ابوطالب علیه السلام است. اگر نکته ای دارید بفرمایید.

این بیشتر در شأن خود حضرت ابوطالب علیه السلام است و آن یقینی که نسبت به پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله وسلم داشتند و چون الان این اتفاقی که دارد می افتد، اتفاقی است که ظاهراً در همان بدو اسلام است.

مثلاً به نظر می رسد ما این قدری می دانیم که حمزه علیه السلام در شعب هست، شعب هم سال هفت است.

• به هر حال ببینید این خیلی اسلام پیشرفت نکرده است، نکته اول و اینکه مثلاً فرض بگیریم یک کسی مثل حمزه علیه السلام هم شک دارد که آیا واقعاً پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم درست می گوید درست نمی گوید.

دقیقه ۲۰ تا ۳۰

• نکته ی دوم اینکه در اصلاحات اجتماعی بعضی وقت ها خیلی ها حرف های خوبی می زنند، ولی این که شما یک علمی را بلند کنید و بقیه تنها ببینند زیر این علم و خودشان علم هایشان را پایین بگذارند و یک یکپارچگی ایجاد شود، این خودش یک مسئله ای است. یعنی ممکن است مثلاً حضرت حمزه علیه السلام خودش یک اصلاح گری هایی دارد برای خودش و کما اینکه مثلاً حضرت ابوطالب علیه السلام هم یک اصلاح گری هایی دارد برای خودش، آن یکی هم یک سری اصلاح گری هایی دارد برای خودش، یک مرتبه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مبعوث می شوند و حالا حضرت ابوطالب علیه السلام باید شأن خودش را در ذیل پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ببیند، خودش را هم راستا کند؛ نه هم عرض. از حالت هم عرضی خارج کند. این خیلی مهم است. مثالش این است که شما می خواهید در یک جامعه یک علمی را بلند کنید. بعد بگویید: هر کس یک علمی بلند می کند. یک موقع می بینید یکی عالم تر است. علم خودتان را زمین می گذارید و می روید در ذیل آن علم عالم حرکت می کنید. اینها برای خودشان هر کدام کسی بودند و برای خودشان حالت مصلح داشتند یا استوانه های آن شهر حساب می شدند. اگر قرار بود که در ذیل پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم قرار بگیرند باید خودشان را از حالت استوانه بودن خارج می کردند. می آمدند در ذیل استوانه ی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و این خیلی کار سختی بوده است. نه از این جهت که فقط اسلام بپذیرند، اسلام پذیرفتن حمزه علیه السلام یا حضرت ابوطالب علیه السلام مثل اسلام آوردن مردم عادی نبوده است. باید خودش یک جریان فکری یا یک نحله یا آن جریانی که داشته است را فدای مسیر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می کرده است. به همین دلیل این خیلی به اصطلاح ما فشار داشته است و از این جهت حضرت ابوطالب علیه السلام بحث صبر را مطرح می کند. یعنی حمزه علیه السلام نه از بابت عذاب و شکنجه ی قریش باید صبر بکند، از باب این که خودش را باید فرو بریزد، صبر بکند. دیگر در جامعه منی نباشد و در ذیل پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مطرح شود صبر بکند.

این نکته به نظرم در بحث اجتماعی و اجتماع، علم امت، حتی به آن توجه نمی‌شود. یعنی دانسته نمی‌شود. یعنی به شماره‌ی چیزهای مهمی که باید دریابد اصلاً در نمی‌آید. به خاطر همین افق آن هم نیست. یعنی آدم‌ها مثلاً به این موضوع فکر نمی‌کنند اگر بخواهند تربیت بشوند چگونه باید تربیت شوند. بعد هم یک جامعه‌ای مثل جامعه‌ی ایران که مجتهدان آن خیلی زیاد هستند، اسلامی به نظر می‌رسد. از این جنس عمومیت آن در بعضی از جوامع لازم باشد.

بله، شما در افرادی که یل جامعه هستند؛ یکی پولدار است، یکی علم دارد، یکی اعتبار اجتماعی دارد. هر کدام بخواهند برای خودشان یک سازی بزنند، می‌توانند بزنند؛ نه که نتوانند. یکی خیریه درست می‌کند، آن یکی فلان کار را می‌کند، آن کذا کار می‌کند، هر کس برای خودش یک کاری می‌کند، ولی اینکه همه زیر یک علم جمع بشوند این کار دشواری است. تقریباً یکی از علت‌های نرسیدن به اهداف ما هم این است که هر کدام دوست داریم یک علمی را برای خودمان بلند کنیم. هیچ کسی حاضر نیست خودش را در ذیل علم عالم تر قرار بدهد و علم خودش را در ذیل آن به دیگران عنایت کند یا ثروت خودش را به آن بدهد. مثلاً یک نفری عالم است، ثروت ندارد. او که ثروت دارد برود در ذیل آن قرار بگیرد. پول خود را در جهت علم او گسترش بدهد.

ممکن است یک نفر بگوید که او پیامبر صلی‌الله‌وعلیه‌وآله‌وسلم بود. چه فرقی می‌کند، آن موقع هم پیامبر صلی‌الله‌وعلیه‌وآله‌وسلم که به این شأنی که ما الان به این بزرگی داشتیم که نبود، او پیامبر صلی‌الله‌وعلیه‌وآله‌وسلم بود به عنوان یک مصلح اجتماعی بود. به عنوان این شأنی که ما در ذهنمان است، به این عنوان نبوده است که بخواهد... واقعاً جای تقدیر و ستایش دارد از حضرت حمزه علیه‌السلام نه باید خودش صبر داشته باشد بتواند صابر باشد و اینجا مقام صبر است. خیلی نکته‌ی فوق‌العاده‌ای بود. آدم نمی‌فهمد چگونه قدردان یکی از این نکته‌ها باشد.

صار حمزة إلی رسول الله صلی‌الله‌وعلیه‌وآله‌وسلم فقال له : یا ابن أخی ، حدثنی من حدیثک لعل الله أن یشب قلبی

به من حدیث خودت را بگو. یعنی من می‌خواهم روایت خودت را از خودت بشنوم که چه بسا خدا قلب مرا تثبیت بکند.

فحدثه رسول الله صلی‌الله‌وعلیه‌وآله‌وسلم و وعظه و حذره و أنذره و وعده الجنة. فقال: حدیث حسن و وعد حسن و قول صدق أظهر یا ابن أخی دینک و لا تخف بعد الیوم

حضرت او را موعظه کردند و برحذر داشتند و انذار کردند و وعده‌ی جنت دادند. جناب حمزه علیه‌السلام فرمودند که هم حدیث تو حسن بود، آنچه آوردی و هم وعده‌ات حسن بود، هم قول تو صدق بود، دین خودت را ظاهر کن و از این به بعد نترس. یعنی من به عنوان پشتیبان تو هستم.

ثم قام من عنده،

سپس از نزد او بلند شد

و قال رضی الله عنه یجیب أبا طالب



و برای برادرش یک جوایه سرود. که این سروده‌ی حمزه علیه السلام است در جواب او

حمدت الله حين هدى فؤادی  
إلى الإسلام و الدين الحنيف

من حمد خدا را می کنم هنگامی که قلبم، فؤادم، دلم به اسلام و دین حنیف هدایت یافت.

لدين جاء من رب رحيم  
خبير بالعباد بهم رؤوفی

دینی که از جانب رب رحیم آمده، ربی که خبیر بالعباد است و رؤوف به آنها است.

إذا تليت رسائله علينا  
تحدر دمع ذی اللب الحصيف

وقتی رسائل او بر ما تلاوت می شود، آن رسالت‌ها و مسئولیت‌هایی که دارد بر ما تلاوت می شود، باعث می شود از انسانی که خردمند هم هست و

شما توقع نداری که اشک بریزد، باعث می شود که اشک او هم روان شود. مثل آدم غیر احساسی که عاقل مشرب است، مثلاً او هم بتواند ...

رسائل جاء أحمد بمن هداها  
بآيات مبينة الحروفی

دقیقه ۳۰ تا ۴۰

رسائلی که از جانب احمد است به آن کسی که هدایتش می کند به واسطه‌ی آیاتی که حروف آن خیلی مبین است و واضح است. جناب حمزه علیه السلام

خیلی رسائل رسائل می کند و اینجا هم گویی آشنایی خاصی به آیات و کتاب و حروف دارد.

و أحمد مصطفیٰ فینا مطاع  
فلا تغشوه بالقول العنیفی

احمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در نزد ما مورد اطاعت است و او را نباید با قول و حرف‌های چرند و زورگویانه پیام و رسالت او را از بین برد.

فلا و الله نسلمه لقوم  
و لما نقض فیهم بالسیوفی

البته من تصورم این است که قوم به راه او درست در نخواهند آمد. اگر هم در نیایند چاره‌ی آنها سیوف، شمشیر است.

و نترک منهم قتلی بقاع  
علیها الطیر کالورد العکوف

مثل اینکه آن جان برکفی خودش را می گذاریم، در جایگاه ایشان که مثل طیر، یک پرنده‌ای مثل گل لطیفی، پرنده‌ای که کنار گلی معتکف شود،

آرامش بگیرد. حس من این است که می خواهد بگوید در جنگ ترسی نداریم و حس ما نسبت به جنگ و جنگاوری مثل گل و بلبل است. طیر و

ورد العکوف.

و قد خیرت ما التفت قریش  
به فجری القبائل من لفیف

إله الناس شر جزاء قوم  
ولا أسقاهم صوب الخریف

حس من این است که این ابیات دارد می گوید که قریش در اینکه قبایل بیایند و به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اضافه شوند، سنگ اندازی می کند. *إله الناس*، گویی متأثر از سوره ی ناس هم باشد؛ شر جزا برای این قوم در نظر گرفته است.

ولا أسقاهم صوب الخریف، اینها از آب پاییز نخواهند نوشید. شاید خریف اینجا به معنای پاییز نباشد. مثلاً یک چشمه ساری، ناکام خواهند بود. این شعر ایشان است.

اگر خواستید روی جزئیات شعر برویم یا روی کلیات آن بگویید، بفرمایید.

کلاً حضرت ابوطالب علیه السلام در این جریان، نسبت او مثل کسی است که دست حمزه علیه السلام را گرفته و وساطت کرده و زمینه ی این ملاقات را فراهم کرده است و بعد از ملاقات هم تحلیل ماقع را برادرش مطرح می کند که زمینه چینی کند برای آن ایمانی که باید داشته باشد. هم او را برانگیخته است در اینکه خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شرفیاب شود و اسلام بیاورد و عقاید خودش را مطرح کند. همان طور هم که می بینید خیلی کوتاه و مختصر است. مثل اینکه حضرت حمزه علیه السلام اهل عمل است. فعال است. زبان او فعال نیست. عمل او خیلی فعال است. از این طرف حضرت ابوطالب علیه السلام هم در بلاغت و زبان فعال است و هم در ید قدرت بودن خیلی فعال است. این اتفاق افتاده است و این ملاقات صورت گرفته است. در یک ملاقات دیگری، ملاقات حضرت ابوطالب علیه السلام با حمزه قبل و بعد این جریان اتفاقی می افتد که در شعر اول دعوت به صبر می کند و می گوید شما باید خودت را کنار بگذاری و وقتی سراغ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می روی بدانی که آدم ایشان هستی. جزء آن اشخاصی هستی که توان خودت را باید در این زمینه صرف کنی. این اتفاق می افتد. کاری که حضرت ابوطالب علیه السلام باید برای حمزه علیه السلام بکنند، چند کار است. یکی اینکه اظهار خوشحالی بکنند که در دو تا بیت اول هست. اظهار خوشحالی خیلی خوبی می کنند.

قسمت دوم این است که منافع این کار را گوشزد بکنند و فقط هم این نباشد که حمزه جان شما ایمان آوردی مثلاً راحت را بکشی و بروی و دیگر این طرف ها هم پدیدت نشود. بعضی وقت ها از این طرف رد شوی. تو باید به اینجا بیایی و یک سری کلاس بگذاری. کلاس های آنها به صورت ... رسائل به این معنی است که هر چند وقت یک بار یک پیام هایی از غیب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به ما می دهد. شما باید برای این هر چند وقت یک باری خودت را آماده کنی که خصوصیت آن رسائل یا آن پیام های هر چند گاهی که اولاً حالت تلاوت دارد. تلاوت را نمی دانم اینجا عرفی معنی کنیم یا واقعی معنی کنیم و هم چنین جنبه ی هدایت دارد. یعنی به ما می گوید که از این به بعد چه کار باید انجام دهیم. اینجا هدایت به معنی این است که دقیقاً خط مشی ما را تعیین می کند. ضمن اینکه خیلی عاطفی و زیبا است. متمایز از ادبیات دیگرانی که صاحب لب هستند. این تمایز را به خوبی حس می کنند. این بخش دوم اشعار حضرت ابوطالب علیه السلام هست که به برادرشان مطرح می کنند.

● بخش سوم این است که این طور هم نیست که همه ی اهل قریش این را پذیرفته باشند. خودت می دانی که خیلی ها نپذیرفتند و نمی پذیرند. ما باید چه جور برخورد کنیم؟ وظیفه ی ما نسبت به این چیست؟ یکی اینکه ما باید دلدادگی خود را نسبت به این کلام، این راه، این فضا اثبات

کنیم و یکی هم اینکه حتی اگر قرار به درگیری و قتل شد، از این مسیر عدول نکنیم. اوضاع بعدی را پیش بینی می کند. چون به هر حال یک ستونی، استوانه‌ای دارد ایمان می آورد. این طور نیست که بگوییم بقیه‌ی قریش نسبت به ایمان حمزه علیه السلام سکوت می کنند. این باید آمادگی بدهد که اگر حتی شده به بلند کردن شمشیر، نباید سازش بکند. حضرت حمزه علیه السلام بعد از این اشعار متوجه می شود که وارد یک معرکه‌ی جنگ شده است.

دقیقه ۴۰ تا ۵۰

و این طور نیست که به خاطر وساطت‌هایی که فامیلی است و مسائل مختلف بتواند از این به بعد بتواند واسطه‌ی دیگران برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شود. یعنی خاصیت واسطه بودن حمزه علیه السلام را برای خنثی کردن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را می گیرد و او را تبدیل به یک نیروی نظامی می کند. خیلی کار بزرگی است.

این چیزی که شما از آن صحبت می کنید، قطعه شعر حمزه علیه السلام است. حمزه علیه السلام از دو جهت متأثر است و انعکاس دهنده‌ی دو نفر است. یکی برادرش حضرت ابوطالب علیه السلام است که در آن شعر قبلی منعکس بود؛ یکی این دومی است که هم می تواند متأثر از برادر باشد و هم از صحبت‌های حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم. من این طور فهمیدم نمی دانم دوستان هم همین برداشت کردند. شما از این قطعه شعر جناب حمزه سیدالشهداء این گونه استفاده می کنید که حتی از این شعر می توان فهمید ابوطالب علیه السلام و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به حمزه علیه السلام چه گفتند و بر سر چه اصولی توافق کردند یا حمزه علیه السلام چگونه فهمید.

بله

خیلی جالب بود، یعنی خود سبک آن جالب بود یعنی شما این شعر را آینه صحبت‌های ابوطالب علیه السلام و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گرفتید. بله دلیل آن این است که حمزه علیه السلام می توانست یک نیروی دو گانه‌ای عمل کند. به دلیل وساطت ایشان می توانست خنثی کردن حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عمل کند. الان با توجه به این موضوع کامل فضای آن عوض شده است فضای او رفته به...

فضای نظامی و دفاعی و امنیتی

در فضای امنیتی رفته است. این نشان می دهد که ایمان آوردن یک نفر ممکن است از این سمت باشد که چون ایمان آورده است و آن طرف هم او را خیلی قبول دارند، پس از اعتبار او استفاده کنند برای اینکه او یک مقداری در پیام‌آوری خود سستی به خرج بدهد.

مداهنه شود

بله

یک فردی مثل حمزه علیه السلام دامنه دوستان گسترده‌ای داشته، مورد احترام همه بوده است، چه بسا در فشار قرار می‌گرفته سر یک موضوعی، ورود به یک چیزی کند، مذاکره‌ای شبیه آن امتیازی را بدهند این خیلی به جاست. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم عملاً ایشان را وارد حیطه امنیتی کردند.

البته من حدس اولم این است که این شعر منصوب به حضرت حمزه علیه السلام است. اگر می‌بینید این شعر برای حضرت حمزه علیه السلام است...

ممکن است شما بگویید حمزه علیه السلام اهل عمل بود و خطیب نبود، مثلاً از حمزه علیه السلام خطابه داریم، صحبت‌هایی داریم اینها بنی‌هاشم بودند...، این

چیست؟

این به نظرم می‌رسد که منبعث از قول ابوطالب علیه السلام است که این گونه می‌گوید خود حمزه علیه السلام بعید می‌دانم، استشمامم این است که ...

خیلی مرد ادبیات نبوده است؟

نه، به نظر من این گونه نبوده است. خیلی مرد جنگاوری ویژه‌ای بوده است و خود اینکه توسط ابوطالب علیه السلام شکار شده است، مثل این است که

شما یک مرد جنگی را یک مرتبه ادبیاتی القا کنید. من این اشعار را القاء شده‌ی ابوطالب علیه السلام در ... مثل اینکه تلقین می‌کنند، چگونه است؟ چون

به او نمی‌آید که کسی که تازه اسلام آورده باشد یک چنین بیانی داشته باشد. این ممکن است حرف درست باشد، ولی به هر حال به عنوان یک

گمان است.

این شعر جای آن محکم است درست است؟

بله

صحبت سر انتصاب ایشان یا حتی کیفیت انتصاب است. مثلاً اگر حضرت ابوطالب علیه السلام یک محتوایی را به حمزه علیه السلام داده باشد و حمزه علیه السلام

چنین چیزی را به نظم آورده باشد، بعدی ندارد اینکه اصلاً این شعر ابوطالب علیه السلام از این کارها شاید زیاد می‌کرده است. یک شعر گفته، گفته

است که این شعر تو است. این زبان حال تو است. این هم می‌توانسته باشد. از حضرت ابوطالب علیه السلام برمی‌آید که مثلاً شاکله فرد را تبدیل به یک

قصیده‌ای یا ابیاتی کند و بگوید این تو هستی، این را اصلاً تو گفتی، این درباره تو هست.

ما راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام خیلی از چیزها را نمی‌دانیم. اما اینکه داریم این همه با آب و تاب از ابوطالب علیه السلام صحبت می‌کنیم به این دلیل

است که داریم راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام صحبت می‌کنیم. یعنی این قدرت القاء، قدرتی که می‌تواند در یک نفر یک چیزی را ایجاد کند به

شرط داشتن اقتضاء آن، این قدرت فوق‌العاده در امیرالمؤمنین علیه السلام و ابوطالب علیه السلام زیاد بوده است. اگر کسی هم باور ندارد می‌تواند از خودشان

نشانه بگیرد. حتی فکر کنید یک نفر شاعر نیست بگوید که ابوطالب علیه السلام کاری کند که من شعر بگویم. یک قطعه شعر بگوید. اگر کسی واقعاً

باور ندارد برود در شعرخوانی...

یعنی خیلی بعید باشد از یک نفر که خیلی بعید هست که شعر بگوید؛ شعر بگوید.

من داشتم فکر می کردم که این گونه نبوده است که هر کسی شعر بگوید، هر کسی شعر را بفهمد، این گونه نبوده است که بگویند عرب در آن زمان خیلی بلیغ بوده است یا همه بلیغ بوده اند. این گونه نبوده است. یک تعداد خاص این گونه بوده اند. بر ابوطالب علیه السلام انحصار دارد. درست است که زمانی که ابوطالب علیه السلام متعلق به زمان است، می توانیم بگویم شعر عرب در زمان جاهلیت خیلی قوی بوده است. بله به اعتبار ابوطالب علیه السلام می توانیم بگویم. ولی الان مثلاً اگر می رفتی در خانه ی آدمی را می زدی برایت شعر می گفت؟ نه. آن شعر نمی گفت. می گفت مثلاً بفرماید. یک فرهنگ خاصی حاکم بوده است. این اصلاً راه می رود، حرف می زند، یک نفر پیش او می آید مثل حمزه علیه السلام، پیش پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می رود آن گونه صحبت می کند. شما می گوید شعر متعلق به حمزه علیه السلام است. باشد، این شعر مربوط به حمزه علیه السلام است؛ قبول.

دقیقه ۵۰ تا ۶۰

چگونه می شود که یک نفر پیش ابوطالب علیه السلام بیاید شاعر هم نیست و شعر هم نمی تواند بگوید. اما یک مرتبه شعر می گوید. همین پیش پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رفته است. اگر این فرد شعر بلد بود می گفت من هم حمزه علیه السلام هستم و من هم برادر پدر تو هستم و .... شعر را بد معرفی کرده اند اگر این باشد که جناب ابوطالب علیه السلام است باید جناب ابوطالب علیه السلام در آخر کارش را بکند. چقدر لطیف بوده است چقدر خوش مشرب بوده است. چقدر امکان داشته است که با او خوب زندگی کرد. چقدر امکان داشته که بتوان با او درد دل کرد. چقدر امکان داشته است که بتوان به او پناه برد. من فقط تنها چیزی که می توانم بگویم این است که در دعایی که قبل از این جلسه می گذارید، ابالغوث ابالغوث... یعنی پدر فریادرسی. کسی که هر کسی هر گرفتاری می شود سراغ او می آیند. این بنده خدا، حمزه علیه السلام یک اتفاقی افتاده است، و سوسه شیطان بر او غالب شده است، به جای اینکه پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برود، پیش ابوطالب علیه السلام رفته است و ابوطالب علیه السلام یک شعری را برای او گفته است. اظهار دین کرده است و دوباره به سمت ابوطالب علیه السلام برگشته است. این چه چیزی می تواند باشد؟ این چقدر می تواند پشتیبان باشد. من در حیرت این نوع زندگی هستیم. ما الان زمانی که داریم باهم در خانه هایمان صحبت می کنیم ما حرف های معمولی خود هم، حرف های عاطفی ما هم، حرف عاطفی نیست. حرف های معمولی ما که ممکن است در آن بکن و نکن زیاد داشته باشد. این حرف جنگ او هم عاطفی است. حرف مثلاً می خواهد بگوید ما این کار را می کنیم آن کار را می کنیم، در قالب شعر بیان می کند. چقدر می تواند یک نفر این قدر تسلط داشته باشد که بتواند این میزان عواطف را .. زیرا زبان شعر، زبان عاطفه است، این میزان عاطفه را در همه اجزای زندگی خود فعال کرده باشد. من خواهشی که دارم این است که روی این موضوع فکر کنید. اگر کسی خواست واقعاً فکر کند یک هفته حرف نزنند و در خانه فقط شعر بگویند. هر چه هم می خواهد بگوید ببینید چگونه می شود. ما در مذاکرات خود، در حرف زدن خود، در دشمنی کردن خود، در دوستی کردن خود، عواطف به قاعده ضرب نمی شود. ابهت این مرد الهی برای من خیلی جالب است و این اطمینان و امنیتی که می توانسته است در افراد ایجاد کند خیلی عجیب است. فقط شما این جمله و این گزاره را ببینید حمزه علیه السلام، سیدالشهداء، قبل از ایمان آوردنش به ابوطالب علیه السلام پناه می برد و بعد از

ایمان آوردنش اظهار خرسندی خود را به ابوطالب علیه السلام بیان می کند. شما همین یک جمله را نگاه کنید. یک نفر سیدالشهداء باشد، ولی خودش یک پناهگاه مهمی داشته باشد. جالبی آن این است که حمزه علیه السلام، سیدالشهداء می شود. ابوطالب علیه السلام نه سیدالشهداء هست.

مشکوک به این هست که مسلمان بوده است یا نه. من از فرمایشات شما ضمن اینکه یکی از دوستان هم پرسیدند که نسبت ایشان با خانم خدیجه سلام الله علیها هم خواستند که مقایسه شود. آیا ایشان هم چنین نقشی قائل بودند؟ اما فکر می کنم سطح یا حداقل تقسیم وظایف خیلی متنوع و متفاوت است. مثلاً حضرت خدیجه سلام الله علیها در این زمینه شاگرد است درست است؟

حضرت خدیجه سلام الله علیها در بیت است و در جای دیگر است ولی حضرت ابوطالب علیه السلام خیلی هیمنه دارد و به عنوان محافظ همه کاره ی پیامبر صلی الله وعلیه و آله وسلم است.

یک چیزی به نظرم رسید آن هم اینکه همیشه در اتفاقاتی که مثلاً...، اگر جای حضرت ابوطالب علیه السلام اگر بودیم باید آدم دق می کرد. زیرا هر چه این فرد می فهمد دیگران نمی فهمد. حالا شعر فاخر هم بگویی، چه کسی می خواهد بشنود. جناب ابوطالب علیه السلام این گونه نیست. یعنی چنین دغدغه ای را ندارد که چه کسی می خواهد بشنود. این مطاع را چه کسی می خواهد بخرد، خریدار دارد ندارد. خود همین قدرت القائی که می گوید بازار ایجاد می کرد. حتی بازار برای قرآن ایجاد می کرد. یعنی شعر ابوطالب علیه السلام نقش مبدل داشته در ذائقه سازی برای پذیرش قرآن. این را می پسندید؟

این را بگذاریم در اشعار شعب راجع به آن صحبت کنیم. چون این مطلب در موارد دیگر پخش می شود. در ایام و روزها خیلی نمی شود راجع به آن صحبت کرد. ولی وقتی شما در شعب وارد می شوید، اصلاً شعب یک موقعیت استثنائی بوده که به نظرم خود بزرگواران سعی کردند که به وجود بیاید، خودشان بی تأثیر نبودند. البته تصور من این است. خودشان کاری کردند که چنین اوضاعی اتفاق بیفتد. به دلیل اینکه احتیاج داشتند یک پاکسازی خیلی قوی به علاوه آموزش وحی، خیلی از سوره های قرآن احتمالاً در شعب نازل شده است.

پیش بینی ما این بود، در آن انطباقی که ماه مبارک دادیم حتماً جزء دسته ی مهم شعب باشند. اعراف و انعام هم به نظرمان این گونه آمد. حدس غیر دقیق من این است که دو سوم سوره های مکی در شعب نازل شده است. ضمن اینکه مرور سوره ها و حفظ آنها و هم چنین به نوعی کتابت سوره ها، مثل فتری که جمع می کنید بعد یک مرتبه آزاد بشود ...

می شود با توجه به همین گفت این تمرکزی که در مورد آن صحبت می کنید سوره های بلند مکی است. شاید بتوان به این موضوع نسبت داد. چون سوره های کوچک، مفاصلات، جنبه ی رسانه ای آنها خیلی قوی بوده است. مثلاً **تَبَّ يَدَا أَبِي لَهَبٍ**، یا مثلاً سوره های دیگری که **إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوْثَرَ** باید جمع و جور باشد که دهن به دهن بچرخد. ولی این سوره هایی که ظاهراً بلند بوده است، خیلی نگاه به این نبوده است که مشرکان بشنوند. شاید نگاه به این بوده است که مؤمنان بیشتر بشنوند.

حال در این فضا باید ببینیم که اشعار حضرت ابوطالب علیه السلام، فضای آن تغییر می کند؟ اگر فضای آن تغییر کرده به چه صورت است؟

دقیقه ۶۰ تا ۷۰

خود این تحلیل است.

برویم سراغ یک قطعه شعر دیگر، من آنجا ابتدای جلسه گفتم یک طیفی داریم از برادران، یک برادر دیگر عباس علیه السلام است و این شعر را درست است یک اشاره بیشتر به عباس علیه السلام نکرده است، ولی اگر به قافیه‌های آن دقت کنید می‌بینید شاید خاص عباس علیه السلام باشد.

أوصى بنصر أمين الله مشهده	بعدي: علياً و صنو الخير عباسا
و حمزة الأسد المخشى صولته	و جعفرأ أن يذودوا دونه الناسا
و جمع زهرة إذ كانت مخللة	أن يوجدوا دون حرب القوم أكياسا
كونوا فدى لكم أمى و ما ولدت	من دون أحمد عند الرّوع أتراسا
بكلّ أبيض مصقول عوارضه	تخاله إذ بدا فى الكفّ مقباسا

من حتی معنی هم نکردم، ولی مخللة هم به معنی مخصص با الوصیه بنصر و ان یرو اکیاسا و دون به معنی الامام.

یک اشاره به عباس هم نیست و می‌گوید که نصیحت من این است که بعد از خودم آن امین الله را یاری کنید.

علیاً و صنو الخير عباسا، عباس علیه السلام و حمزه علیه السلام را می‌گوید و جعفر علیه السلام را هم می‌گوید، بنی زهره را هم می‌گوید که فامیل مادری حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم بودند. ولی قافیه‌ها عباس علیه السلام است. نمی‌دانم شما اصلاً چنین تصویری به ذهنتان می‌آید؟

این شعر از چه کسی بوده و متعلق به چه زمانی است؟

چیز خاصی در مورد این شعر نگفتند و در این متن مکتوبی که من دارم پیدایش کردم. داخل این دیوانی که برای چاپ بیروت بوده آمده است. شعر این طوری است، اما یک نکته‌ای وجود دارد که این نکته را در کنارش در نظر بگیرید. ما در دوره بنی عباس دشمنی با ابوطالب علیه السلام خیلی شدید است. برعکس بنی امیه که دشمنی با علی علیه السلام خیلی شدت دارد و معاویه به عنوان ابوتراب و ترایب و این طوری مثلاً کنایه می‌زده و سب و لعن و این طور حرف‌ها وجود داشته است، در دوره بنی عباس کسی منکر فضل علی علیه السلام نیست که نمی‌تواند هم باشد، ولی طعنه و کنایه به ابوطالب علیه السلام زیاد است. این هم به خاطر این است که عباس را بالا بیاورد. مثلاً معتضد که می‌گوییم، در دوره غیبت صغری حتی قبل از امام حسن عسکری علیه السلام و حتی قاتل امام حسن عسکری علیه السلام بودند در این دوره‌ها است. این خیلی طعنه می‌زند به حضرت ابوطالب علیه السلام و اینکه کافر است و شیعیان را به اعتبار ابوطالب علیه السلام می‌تاراند و یک چنین جنبه‌ای و در بنی عباس خیلی پررنگ است. خلاصه بنی عباس آن طرف ابوطالب علیه السلام ایستادند. ما آن کتاب ابوالفرج اصفهانی که نوشته مقاتل تالین اکثر قیام‌هایی که از آل ابوطالب است و توسط بنی عباس سرکوب

شده است. از همین اصطلاح نگاه کنید، می گوید: مقاتل طالبین. یکی از این مقاتل طالبی کربلا است که در دوره بنی امیه است، ولی خیلی به عدد اکثر قیام‌ها در دوره بنی عباس بوده است که سرکوب شدند خیلی هم خونین بودند. سندش را هم به اسم ابوطالب علیه السلام زدند. حالا خود این مسئله‌ای است که یعنی عباس بخواد گنده شود و برجسته شود، عدد این حرف‌ها بوده یا نبوده است، این شعر را قبول کنیم یا نه؟

کلاً با یک تعبیری جزء وصیت‌هایی بوده که حضرت ابوطالب علیه السلام فرزندان داشته که در این وصیت نامه اول می گوید درباره نصرت امین خدا دارد وصیت می کند، بعد از خودش چه کسی را؟ علی علیه السلام را، عباس علیه السلام را، حمزه علیه السلام را، جعفر علیه السلام را و این افراد را توصیه به نصر امین خدا می کند و اینکه به سمت خیر بروند. نشان می دهد که هر کدام از این افرادی که در اینجا ذکر می شود منظور فقط این افراد نیست، یعنی اینها هر کدام خودشان یارانی داشتند، افرادی داشتند. به همین دلیل حضرت علی علیه السلام یک سری یارانی را داشته است. حمزه علیه السلام خودش... اینها تک نبودند. تعداد افرادی با آنها بوده است. مثل اینکه شما دارید سر گروه‌های یک جامعه‌ای را برای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آماده می کنید که بعد از شما طرفدار پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم باشند. حالا از این شعر و امثال این چند نکته به نظر مهم است که از این به بعد باید دقت داشته باشیم.

در جامعه وقتی یک بزرگی مثل پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مطرح است در کنار او خیلی از افراد ایمان می آورند. ولی در حین حالی که ایمان می آورند ممکن است ایمان آنها قبیله‌ای و گروهی صورت بگیرد. که یکی از معانی افواج همین است **يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا**، یعنی سرگروه دارد، سر تیم دارد. خود این وقتی شما می گوید علی علیه السلام، یعنی یک جریانی از مردم که ایمانشان مثل ایمان علی علیه السلام است یا ایمان علی علیه السلام را می پسندند. عباس علیه السلام یعنی مثل عباس علیه السلام هستند و ایمان عباس علیه السلام را می پسندند. حمزه علیه السلام یعنی مثل حمزه علیه السلام هستند و ایمان حمزه علیه السلام را می پسندند. جعفر علیه السلام و ایمان جعفر علیه السلام و کسانی که ایمان جعفر علیه السلام را می پسندند. یعنی حتی اینجا اینکه بین علی علیه السلام و جعفر علیه السلام جدایی می اندازد، احتمالاً این خود جعفر علیه السلام هم خودش یک ساختار مجزایی داشته است.

بگویم از کجا شما در این موضوع رفتید؟ من فکر می کنم درک شما از واژه **صَنَوْا** و **صَنَوُا** الخیر شما را به سمت گونه‌های مختلف برده است. در سوره رعد داریم: **صِنَوَانٌ وَغَيْرُ صِنَوَانٍ**.

بله، آدم‌های خوب داریم؛ آدم‌های کاملاً خوب داریم؛ آدم‌های کاملاً خالص داریم؛ آدم‌هایی که در جبهه خوب هستند داریم؛ اینها هر کدام نوع نوع هستند. هر کدامشان می توانند پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را نصرت بدهند.

یعنی بهتر است بگویم نصرت‌هایی از جنس علی علیه السلام، حتی اینجا بحث ایمان درباره عباس مطرح نیست. یعنی عباس علیه السلام هم بعد از فتح مکه اسلام می آورد. یا بنی زمره که راجع به آن صحبت می کنیم این طوری است. پس ما اینجا نصرت‌هایی داریم. اینها صنف‌ها مختلفی هستند در نصرت؛ نصرت علی علیه السلام، نصرت عباس علیه السلام، نصرت حمزه علیه السلام.



این از نظر جامعه شناسی خیلی شعر مهمی است. یعنی شما مثلاً در یک کار با اینکه اینها ایمان‌هایشان شبیه هم نیستند، عباس علیه السلام بیاید کنار حمزه علیه السلام یا علی علیه السلام بیاید کنار عباس علیه السلام، ولی توواند در یک هدف مشترکی همگرا باشند. مثل این کاری که رهبری انجام می‌دهند راجع به ایمان، یعنی شما که در کشور ایران هستید باید این کشور را حفظ کنید. حالا ممکن است دین نداشته باشید، ایران را که باید حفظ کنید. بله امروز با علمای اهل سنت بحث آنها این بود که روی موضوع فلسطین و امت باید تکیه کنیم. وحدت و امت و بحث فلسطین یک چنین حرفی وجود داشت.

بیت بیت بخوانیم یا رد بشویم؟

چون روی ناحیه وصیت می‌رود بگذریم.

چون یک شعر دیگری برای وصیت داریم. برای ترتیب زمانی شهادت حضرت ابوطالب علیه السلام را برایش یک چیزی گذاشتند. شعرهای بعدی، شعرهای ابولهبی است؛ یعنی در گلایه، گاهی اوقات در توییح، گاهی اوقات مذمت ابولهب است که قبلاً هم خوانده بودیم. الان هم یکی از آنها طولانی است. چهار قطعه شعر هست که در مورد بحث ابولهب است. اینها را اگر بگویم یعنی کلاً بحث‌های نفرات حاشیه‌تر یعنی نفرات جانبی یعنی اگر حضرت ابوطالب علیه السلام و حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم را مرکز قرار دهیم بقیه را به نسبت می‌توانیم جانب بگیریم. مثلاً این طوری می‌شود. حالا گاهی نقش دشمن، گاهی دوست و یاری کننده. ابو نعیم ابن همزه مصری می‌گوید:

قال: ثم إن قریش لامت أبالهب و عاتبه، فلجَّ فی أمر النبی صلی الله علیه وآله وسلم و نابذ أباطالب،

قریش ابولهب را تحریک کردند. آنها هم ابوطالب علیه السلام را کنار گذاشتند و با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شروع به دشمنی کردند

و كان أبولهب للخزاعية،

همان بحثی است که اوایل در مورد مادر ابو لهب کردیم. مادر ابو لهب اهل خزاعه بود

فغمزة أبوطالب بأم له يقال لها: سماحیح، و قال

ابوطالب علیه السلام در شعرش او را مورد انتقاد قرار داده است، به اعتبار مادرش، یعنی نقش مادرش را حضرت ابوطالب علیه السلام صحنه می‌گذارند. استاد آن موقع به عنوان گمانه جدی مطرح کرده بودند که مادرهای آنها اثر دارند، ولی اینجا این تاریخ است که می‌گوید جناب ابوطالب علیه السلام دست گذاشت روی این موضوع اسم ایشان سماحیح یا لقبش بوده است

قد شبب بها حسان حين قاذف قريشاً

دیگرانی بودند شعر عاشقانه در وصف آنها گفته‌اند. یعنی پیش می‌آمده است. یعنی وقتی شب می‌گویند این طوری است که در مزمت یک بانویی یا بد نام شدنش که حالا بد نام شدنش شکل‌های مختلفی داشته است و یک مدل نبوده است. مثلاً فرد وقتی راجع به خانمی شعر می‌گفته است که خیلی هم حساسیت ایجاد می‌کرده است، تشبیب می‌گفتند.

شب بها حسان حین قاذف قریشاً

حالا حسان که می‌گوید، حسان ابن ثابت انصاری را می‌گوید وقتی که قریش را می‌خواست مزمت کند.

فأغلظ أبوطالب لأبی لهب فی القول

قول حضرت ابوطالب علیه السلام نسبت به ابولهب خیلی شدید شد و این شعرها را گفت.

مستعرض الأقوام یخبرهم  
غدری و ما إن جئت من غدری

می‌گوید که اقوام مختلف به من خبر دادند، عارض شدند که به من خیانت شده است. من دچار غدر شده‌ام. و ما إن جئت من غدری، و اگر تو کرده باشی. مثلاً گویی که باورم نمی‌شود تو غدر کرده باشی در حق من.

غدرأ و ما إن قلت من غدر، تو هیچ توجیهی در این مورد نداری. ولی تجربه ثابت کرده است که استوارتر است. عذر نگیریم، همان غدر بگیریم. خیلی عجیب است از تو. توبیخ تو خیلی سنگین است.

یکنی بسمحج إذ یخالفنا  
و یجد فی النکراء و الکفر

کنیهات بسمحج است زمانی که با ما مخالفت می‌کنی.

و یجد فی النکراء و الکفر، و تو رگ و ریشه‌ات می‌رسد به انکار و کفر، زشتی و کفر. یعنی چه؟ فکر می‌کنم مضمون آن این طور باشد. تو یک حالتی داری که اگر از تو چیزی را بگیرند چیزی که از تو می‌ماند کفر تو است. که حالا این کنیه تو که از مادرت هست، یعنی اگر آن شرافت هاشمی را از تو بگیرند فقط می‌ماند سمحج و اگر چنین چیزی باشد چیزی جز کفر و زشتی نیست. حس من راجع به بیت این طور است.

فاجعل سَمَاحِجَ و ابْنَهَا غَرَضاً  
لکرائم الأکفاء و الصّهر

می‌گوید که برای سَمَاحِج که بحث مادر ایشان یا قبیله مادر ایشان که خزاعیه بوده و فرزند او. فاجعل سَمَاحِجَ و ابْنَهَا، یعنی خاستگاه او و ابن او، برادری باشد که الان غریبه است و باید به او بگوید ابن سَمَاحِج.

غَرَضاً لکرائم الأکفاء و الصّهر، شما بیا و پیوند برقرار کن بین سَمَاحِج و ابن او که ابولهب باشد. به واسطه‌ی کرامت و اکفاء و و مصاهره و دامادی. یک کنایه خیلی عجیبی است. مثلاً یکی داداش شما است، می‌گوییم که یکی برود پیدا شود فلانی بیاید لا اقل با ما فامیل شود. چه طور فامیل شود

حداقل داماد ما شود. فرد اصلاً برادری که ندارد، مگر اینکه یک امیدی به دامادی او داشته باشیم. از نسبی به سببی پناه ببریم. بلکه این حس خویشاوندی به او دست بدهد. بعد می گویند که

وَأَسْمَعُ بَوَادِرٍ مِنْ حَدِيثِ يَهُوِينَ مِثْلَ جَنَادِلِ الصَّخْرِ

یک حدیث صادقی را تو باید بشنوی و گوش شنوا داشته باشی و آن حرف صادق را که ظاهراً حرف رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است یا حرف دل حضرت ابوطالب علیه السلام است، بشنو. علی القاعده باید بشنوی، ولی گویی آن صخره‌های جنادل که قسمت‌ها و مناطقی هستند که صخره سنگی هستند،

دقیقه ۸۰ تا ۹۰

آنها گویی برایشان راحت‌تر است شنیدن تا برادری مثل تو این حرف را بشنود

إِنَّا بَنُو أُمِّ الزُّبَيْرِ وَفَحْلِهَا حَمَلَتْ بِنَا لِلطَّيِّبِ وَ الطُّهْرِ

اشاره می‌کنند به أم الزبیر، یکی دیگر از برادر نشان که اسم او زبیر است و قرابت مادری که باهم داشتند، یعنی این جدا از ابولهب است. می‌گوید ما فرزندان أم الزبیر هستیم.

و فحلها حملت بنا للطيب و الطهر، که باردار شد به ما با طیب و طهر. با طهارت به ما باردار شد.

صَمَاءُ ضَافَ إِلَيْكَ عَائِرَهَا إِسْلَامَنَا لِنَوَائِبِ الدَّهْرِ

می‌گوید فتنه‌ای به ما اضافه کرد. یعنی فتنه‌ای بود که ابولهب به ما اضافه شد. والا ما ذریه طیب و طاهر بودیم. ما اصلاً رگ و ریشه‌ای باید اسلام داشته باشیم و در تمام نوائب دهر اسلام داشتیم که باعث افتخار است. ولی کسی، وصله‌ی ناجوری انگار که مایه ننگ شده است.

فُحْرَمَتْ مِنَّا صَاحِبًا وَمُعَاذِرًا وَأَخًا عَلَى السَّرَّاءِ دُرِّي

بر ما حرام شد مصاحبت و همراهی و تکیه کردن. یعنی ما محروم شدیم از مصاحبت، از برادری در نهان و در اضطرار ما از برادر محروم هستیم. خیری از برادر ندیدیم. یک چنین چیزی که در مورد ابولهب بود.

این شعر نشان می‌دهد که ابولهب با یک خیز خیلی تند به سمت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و ضربه زدن به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم حرکت می‌کند و سر راه خودش یک مرتبه ابوطالب علیه السلام را می‌بیند و با تندی او را به اینکه فرض بگیرید مثلاً به تو چه من دارم ... تو اینجا چه هستی که خودت را داری کاسه داغ‌تر از آش می‌کنی. به او طعنه می‌زند، طعنه هم نه، آن تَبَدُّلِ حالت طرد می‌کند به شدت.

کاری که حضرت ابوطالب علیه السلام اینجا می‌کند خیلی کار جالب و قشنگی است. میدان بازی را تغییر می‌دهد. میدان بحث را تغییر می‌دهد. یعنی آن ضرب و فشاری که ابولهب دارد به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وارد می‌کند را به شدت خنثی می‌کند. ببینیم چه طور خنثی می‌کند؟ ذهن‌های همه را به

این سوق می‌دهد که اولاً... ببینید این کار خیلی کار دقیقی است. طعنه نیست. از سبک طعنه عمل نمی‌کند. ولی از سبک دوئیت و اینکه این ابولهب به نوعی اصلاً در خاندان عبدالمطلب علیه السلام یک وصله‌ی ناهم‌رنگ است و این اصلاً به عنوان عمومی پیامبر صلی الله وعلیه و آله وسلم نیست و اساساً خویش و قوم نیست از این سبک عمل می‌کند. وقتی این شعر را می‌شنوند کسی نمی‌گوید که عمومی او هم بر علیه خودش هست. این خیلی بار سنگینی است که یک مرتبه بگویند مثلاً حمزه علی السلام فلان، عمویش کذا. چون عموهای پیامبر صلی الله وعلیه و آله وسلم می‌شوند، پس خیلی بار سنگینی پیدا می‌کند. این بار را خنثی کرده است. حالا چطور بار را خنثی کرده است؟ ظاهراً این چیزی که اسم قوم آنها سمحج، اینها یک قومی بودند که به نوعی خوش نام نبودند. مثلاً فکر کنید یک قومی است که افرادشان خیلی تیزهوش نیستند. یعنی خیلی نجسب هست. نکراء و کُفر یعنی کسانی که مطرح نیستند و یا از نظر اقتصادی یا از نظر... یعنی شعر بعدی که بیت سوم است می‌گوید که اینها قابل ترحم هستند، کرائم، باید اینها را زیر پر و بال خودشان بگیرند تا این قوم زنده شود. اگر کسی به اینها محل نگذارد این قوم کاملاً نابود و از بین رفتنی هستند. اینها باید در اثر تحت پوشش قرار گرفتن، مثلاً من الان تصورم از سَمَاحِج این است، امیدوارم درست باشد، الان یک گروه راهزنی هستند که خیلی از اینها به واسطه‌ی راهزنی مثلاً مردان آنها کشته شدند و یتیم داده‌اند و اگر کسی به اینها رسیدگی نکند اینها از گرسنگی می‌میرند، واقعاً می‌میرند و مثلاً اینها هر چند وقت یک بار بین همدیگر می‌نشستند کاری می‌کردند که تعدادی از اینها را به سرپرستی ببرند. اینها اینجوری بودند. حالا ابولهب این گونه وارد بیت عبدالمطلب علیه السلام شده است، اینها را حضرت ابوطالب علیه السلام به رخ ابولهب می‌کشد. از این جهت که آدم‌ها فکر نکنند این عمومی پیامبر صلی الله وعلیه و آله وسلم است، بلکه این گویی تحت ...

حرف مهمی دارید می‌زنید، ببینید من درست فهمیدم؟ شما دارید می‌گویید حتی به جهت تاریخی ابولهب فرزند عبدالمطلب علیه السلام نیست؟ بله، من همین را می‌گویم.

و این را در هیچ تاریخی، هیچ تاریخی جز این شعری که داریم راجع به آن صحبت می‌کنیم نگفته است.

می‌گوید: فَاجْعَلْ سَمَاحِجَ وَاِبْنَهَا غَرَضاً لِكِرَائِمِ الْاَكْفَاءِ وَاَلصَّهْرِ، یعنی الان ابولهب از سکه افتاد، درست است؟ حالا بیاید مخالفت کند، به همین دلیل ...

شما عبدالمطلب علیه السلام رو از او بگیرید، فقط سَمَاحِج برای او می‌ماند.

بله و او تحت تکفل چه کسی بوده است؟ تخت تکفل عبدالمطلب علیه السلام بوده است. فکر کنید مثلاً پدرش راهزنی بوده است، این خانواده را جمع کردند آوردند و این می‌شود برادر اینها.

و این فرصت را هم داشته که هم چنان این موضوع به همین شکل باقی بماند. یعنی اگر کرامتی از خودش نشان می‌داده است، هیچ وقت این موضوع...، این شبیه سوره طلاق می‌ماند.

نه که بگویم خود طلاق، آنجا صحبت مراعات است، ولی یک وقت شما داری راجع به کسی حقوقی صحبت می کنید، حتماً صحبت حقوقی با صحبت عاطفی یک ذره فرق دارد، خیلی فرق دارد. اینجا الان همین دوئیت که گفتید الان دارد مطرح می شود؟

بله، ما قبلاً می گفتیم مثلاً می شود یکی از فرزندان عبدالمطلب علیه السلام هم بشود ابولهب. اول تشریح کردیم در اینکه به هر حال زنان متفاوت هستند، پس بنابراین فرزندان هم متفاوت می شوند. مثلاً بچه به مادرش رفته است. باز می پرسند چرا عبدالمطلب علیه السلام یک همسری را گرفته است که خیلی هم مرغوب نیست؟ مثلاً جنس مرغوبی ندارد. یک موقع شما این طوری برخورد می کنید یک موقع می گوئیم ببینید مثلاً وقتی یک قومی دارد مضمحل می شود یا افرادی هستند که دارند تقسیم می کنند که این خانواده را شما ببرید، این خانواده را او ببرد، پس شما با بچه هایش باید بردارید ببرید، پس شما می شوید پدر آن بچه، الزامی ندارد که فرزند را شما متولد کرده باشید، پس بنابراین این شعر می خواهد بگوید تو از سَمَاحِج هستی، نه از نسل عبدالمطلب علیه السلام، تو دیگر حرف زن.

شاید قرار نبود این موضوع گفته شود ولی شدت دشمنی تو، این موضوع را ناگزیر کرد.

همه می دانستند، ولی یعنی ممکن بوده به رخ کشیدنش خیلی جالب نباشد و اَلَا دانستنش را که همه می دانستند.

درست است، برای ما واضح نبوده است، برای آدم های آن دوره واضح بوده است.

بله. سپس می گوید: *إِنَّا بَنُو أُمِّ الزُّبَيْرِ وَفَحْلُهَا*، یعنی تو از آن وری ما از *أُمِّ الزُّبَيْرِ* هستیم. ما مشهور به *طَيْبِ وَطُّهْرِ* هستیم، شما مشهور به *نُكْرَاءِ وَكُفْرِ* بودید، تو دیگر ساکت باش. خودت را در یک جایگاهی گذاشتی که داری در جایگاه *طَيْبِ وَطُّهْرِ* حرف می زنی، تو که نباید این حرف را بزنی. حالا اگر شعر را دوباره بخوانیم فکر کنم اجزاء آن درست شود.

بله، یک مقداری فکر می کنم بخصوص این بیت سوم را که خیلی مهم بود غلط ترجمه کردم.

مستعرض الأقسام يُخبرهم  
عَدْرِي وَمَا إِنَّ جُنْتُ مِنْ عَدْرِ

تو داری من را نسبت می دهی به *عَدْرِ*، *عَدْرِ* به معنی کسی که خیلی اهل نادرستی و ناپاکی است، و *مَا إِنَّ جُنْتُ مِنْ عَدْرِ*

مثلاً ابوطالب علیه السلام در حق عبدالمطلب علیه السلام نامردی کرده است؟

خیر، *عَدْرِ* به معنی نامردی نیست. وقتی می خواهم بگویم تو اشتباه شنیده شنیده ای، می گوید: *وَمَا إِنَّ جُنْتُ مِنْ عَدْرِ*، بعد هم نمی گوید که تو *عَدْرِ*

داری، می گوید: *مَا إِنَّ جُنْتُ مِنْ عَدْرِ*، می گوید نه، من این جور نیستم، مثل انبیاء صحبت می کند.

یعنی ابولهب گفته است که ابوطالب علیه السلام *عَدْرِ* دارد؟

بله،

مستعرض الأقسام يُخبرهم

غَدْرِي و ما إِنْ جئتُ من غَدْرِ

تو به من می گویی من سفاقت دارم؟ من سفاقت ندارم. تو به من می گویی من فلان هستم؟ نه من این طور نیستم. اما بین

يُكْنِي بِسَمَحٍ إِذْ يُخَالِفُنَا

و يجدُ في النكراءِ و الكفرِ

ولی نسبت تو به سَمَحٍ است. به يُكْنِي بِسَمَحٍ إِذْ يُخَالِفُنَا

وقتی که از ما جدا بیفتی.

بله. کافی است که فقط خودت باشی، فاجعل سَمَاحٍ و ابنها غَرَضاً .

فاجعل سَمَاحٍ و ابنها غَرَضاً

لكرائم الأكفاءِ و الصَّهْرِ

این همان بیتی بود که شما از اینجا دقیق ترجمه کردید.

این فاجعل سَمَاحٍ بین مردم یک تعبیر معروفی بوده است. یعنی مردم می دانستند غرضی است برای کرائم الأكفاءِ و الصَّهْرِ، برای این باید زیر بال و پرشان را می گرفتند.

واسمَعُ بَوَادِرٍ مِنْ حَدِيثٍ صَادِقٍ

يَهْوِينَ مِثْلَ جَنَادِلِ الصَّخْرِ

یعنی هر کسی ممکن بود به حدیثِ صَادِقٍ واکنش نشان می داد، اما دیگر چه توقعی از صخره است؟ شاید هم صخره از تو راحت تر بود، می شنید.

بَوَادِرٍ را چه معنی می کنیم؟ همان بدرها است ؟

بله، یعنی نشانه ها . جَنَادِلِ هم به معنی ...

شاید این یک اصطلاح باشد. حالا این را هم بعداً باید ببینیم چون این شعرها خیلی کلمات اصطلاح هستند.

به معنی منطقه است.

شبهه به در بگو دیوار بشنود، است.

یک ضرب المثل این شکلی می گویم

تو خود بخوان حدیث مفصل از این مجمل، منظور این است که من نمی خواهم کشش بدهم. همین قدر بس است. چون آن دو امر، واسمَعُ و آن

بالایی که مطرح می کند فاجعل، این دو فاجعل، واسمَعُ منظورش این است که خطاب به ابولهب نیست.

این خطاب عمومی است، شمایی که مخاطب باشی.

بله، مثل این است که این طوری بوده است. این را می گفتند. و آلا الان اصلاً خطاب این شعر به این معنا ...

خطاب به ابولهب نیست؟

بله، وقتی یک نفر دعوا می‌کند. خیلی خوب است شما در دعوا او را خطاب قرار ندهید، مردم را خطاب قرار بدهید.

دقیقه ۱۰۰ تا آخر

إِنَّا بَنُو أُمِّ الزُّبَيْرِ وَفَحْلِهَا  
حَمَلْتُ بِنَا لِلطَّيِّبِ وَالطُّهْرِ

یعنی هر کسی قصد داشت که اساساً فرزند طاهر و طیب به دنیا بیاورد به واسطه آن به سمت قبیله‌ی اُمّ الزُّبَیْرِ می‌رفت. یعنی مشهور بود هر کس بچه‌های طیب و طهری می‌خواست برای این گروه بود.

صَمَاءَ ضَافَ إِلَيْكَ عَائِرَهَا  
إِسْلَامَنَا لِنَوَائِبِ الدَّهْرِ

عائرها به کسی که عیب و ننگ دارد.

می‌گویند که خود این بلیه، خود این فتنه، خود این انگ، نصیب کسی است که دچار این عیب است، این عیب بر او هست. *إِسْلَامَنَا لِنَوَائِبِ الدَّهْرِ*، یعنی در عوض اسلام ما نسبت آن به پیامبر ما برمی‌گردد. *لِنَوَائِبِ الدَّهْرِ* منظور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است.

*نَوَائِبِ* را یک دفعه صحبت کردیم. می‌گوییم *نَادِ عَلِيًّا مَظْهَرَ الْعَجَائِبِ*، *نَوَائِبِ* یعنی سختی دهر، یعنی اینجوری باید بگوییم. پس اگر این طور باشد می‌شود فتنه اضافه شد به تو، ننگ این فتنه را به تو اضافه کرد.

یعنی این غائله‌ای که خودت درست کردی، ننگش را خودت گذاشتی. *إِسْلَامَنَا لِنَوَائِبِ الدَّهْرِ*، ولی حاصل آن برای ما واضح شدن است. واضح شدن اسلام ما در سخت‌ترین شرایط است.

فکر کنم این بیت آخر را هم بخوانیم، من قصدم این بود بقیه بیت‌ها را بخوانیم فکر کنم از ظرفیت این جلسه خارج است.

فَحْرِمَتْ مِنَّا صَاحِبًا وَمُعَاضِرًا  
وَأَخًا عَلَى السَّرَّاءِ وَضَرِيًّا

اینکه تو آمدی داری موضع‌گیری می‌کنی، خودت را از مصاحبت و برادری محروم کردی. شما وقتی در یک قومی قرار می‌گیرید، وقتی از قوم به اینجا آمدید، مثل این است که یک پیمانی دارید. وقتی الان دارید این طوری برخورد می‌کنید، عملاً از مواهبی که در تکفل بوده است خودتان را محروم کردید.

شاخه زیر پای خودت را بریدی.

این خیلی نکته مهمی است که این محروم کردن، محروم کردن قانونی بوده است. یعنی آنجا فرضاً کسی شاخ و شانه می‌کشیده است برای کسی که تحت تکفلش قرار داده است، مثل اینکه خودش را از تحت تکفل او خارج کرده است. ابولهب آمده است پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را از دایره قریش بیرون کند، حالا این او را از قریش بیرون انداخته است.

این صورت کلی این شعر است.

این خیلی نکته مهمی است، میدان کاملاً عوض شده است. صد و هشتاد درجه به ضرر خود فرد در آمده است. ا، آمده است با این حربه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به دلیل آوردن اسلام از قریش خارج کند، به عنوان اینکه دین جدید آورده است.

خودش از بنی هاشم طرد شد.

این می گوید بین تو خودت نسبت... اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دین جدید آورده است به هر حال باز برادر است و محروم از برادری نیست، به هر حال در یک تیم هستیم، تو اصلاً برای این قوم و ملت نیستی.

این شعر به نظرم اگر سند تاریخی داشته باشد و کسی بلد باشد آن را خوب تحلیل کند، خیلی شعر مهمی در ذیل سوره مبارکه مسد است، خیلی محاسن دارد. یعنی کلاً خیلی چیزهایی که راجع به ابولهب گفته می شود، تغییر می کند. خیلی بحث ها عوض می شود.

آن چیزی که شما از سوره مسد گرفتید، بحث شاکله جمع بود. فکر می کنم که دارایی ها ... که مبدل زده بودید، مثلاً چه تأثیری می گذارد، روی آن اثر می گذارد یا نه روی خود محتوای متنی؟

اولاً که شاکله جمع های آن زمان به چه صورتی بوده است. قبایل به چه شکلی با هم رفتار می کردند. هر قبیله ای مشغول به چه چیزی بودند. نوع پیوندهایشان به چه صورتی بوده است. قبایل ارتباطی آن به چه صورتی بوده است. اگر در آنها یک نفری مخالفت می کرده است با او چگونه برخورد می کردند. بعد تغییر این نسبت ها به چه صورتی بوده است. خیلی نکات مهمی دارد که خیلی هم قانونمند است، قانون هایش جالب است. بله، یعنی مؤید می شود. پیش بینی ما این بود که این موضوع بسته شود، ولی ما جلسه بعد را هم در مورد اشعار مربوط به ابولهب را خواهیم داشت.

تقدیم به جستان منظر

#### در استفاده از متن جلسات لطفاً به موارد زیر توجه شود :

- فایل پیاده جلسات صرفاً جهت مطالعه و مرور مطالب بیان شده در جلسات می باشد و نمی تواند به عنوان "منبع علمی" مورد استناد قرار گیرد. (احتمال تغییر محدود مطالب بیان شده در جلسات وجود دارد).
- لطفاً از هرگونه "نقطیع" متن جلسات جهت تهیه متن نوشته و ... به دلیل نارسایی در انتقال درست مضامین، خودداری شود.



